

در باره ی غرور ملی و لیکاروس ها

این روزها چقدر در باره ی ملیت و میهن سخن می گویند و از آن دم می زنند و در باره اش فریاد می کشند! وزرای لیبرال و رادیکال انگلستان، عده ی بی شماری از پوبلیسیست های «پیشرو» فرانسه (که کاملاً با پوبلیسیست های ارتجاع هم آواز در آمده اند) جمع کثیری از میرزا بنویس های دستوری و کادت و نیر نویسندگان ترقی خواه روسیه (حتی برخی از ناردنیک ها و «مارکسیست ها») همه با هزاران آهنگ و نغمه سرانی در باره ی آزادی و استقلال «میهن» و عظمت اصل استقلال ملی مشغولند. در این جا نمی توان تشخیص داد که حد فاصل بین مداح جیره خوار نیکلا رومانف دژخیم یا شکنجه دهندگان سیاهان و مردم هند از یک طرف و خرده بورژوازی جاهلی که از روی کودنی یا سست عنصری «موافق با جریان» شنا می کند- از طرف دیگر از کجا شروع می شود. وانگهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد. ما در این مورد با جریان بسیار عریض و عمیقی رو به رو هستیم که ریشه های آن با منافع حضرات ملاکان و سرمایه داران ملت های عظمت طلب پیوند بس محکمی دارد. هر سال ده ها و صدها میلیون، صرف ترویج عقایدی می شود که به حال این طبقات سودمند است: آسیاب بزرگی است که از هر سو آب در آن می ریزند: از منشیکف شوینیست با ایمان گرفته تا آن هانی که

اپورتونیزم یا سست عنصری شوینیسشان کرده است. نظیر پلخانف، ماسلف، روبانووچ، اسمیرنف، کراپوتکین و بورتسلف.

ما سوسیال دموکرات های ولیکاروس هم می کوشیم تا روش خود را نسبت به این جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی سزاوار نیست اهمیت عظیم مسأله ی ملی را فراموش کنیم؛ -خصوص در کشوری که به حق آن را «زندان ملل» می نامند؛- بخصوص هنگامی که در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه داری، یک سلسله از ملت های «جدید» بزرگ و کوچک را به جنبش واداشته و بیدار ساخته؛- بخصوص در لحظه ای که سلطنت تزاری میلیون ها از افراد ولیکاروس و «ملت های غیرخودی» را تحت سلاح درآورده تا یک سلسله از مسائل ملی را طبق منافع شورای متحده ی اشراف و گوچکف ها و کرسنف نیکف ها، دالگاروکف ها، کوتلرها و رودیچف ها «حل نماید».

آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی ببری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش می کنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را به سطح زندگی آگاهانه ی دموکرات ها و سوسیالیست ها ارتقاء دهیم. برای ما دردناک تر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگویی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داری، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار می کنیم که به این زورگویی ها از محیط ما یعنی ولیکاروس ها پاسخ شایسته داده شد؛ ما افتخار می کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف،

دکابریست ها و انقلابیون رازنوجین (رجوع شود به توضیح ص. * ۳۰۸ مترجم) را در سال های هفتاد قرن گذشته پرورش داد؛ ما افتخار می کنیم که طبقه ی کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را به وجود آورد و موژیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیش ها و ملاکان پرداخت.

ما به خاطر داریم که چگونه نیم قرن پیش چرنیشفسکی دموکرات ولیکاروس، که زندگی خود را وقف انقلاب نمود گفت: «این ملت تیره بخت، ملت بردگان، از بالا تا پایین- همه برده اند». ولیکاروس هانی که پرده ی بی پرده و یا در پرده اند (برده در مقابل سلطنت تزاری) دوست ندارند این کلمات را به یاد آورند. و حال آن که به عقیده ی ما این ها کلماتی بود حاکی از عشق واقعی نسبت به میهن، عشقی که از فقدان انقلابیگری در توده های اهالی ولیکاروس در سوز و گداز بود. در آن زمان این انقلابیگری وجود نداشت. امروز هنوز کم است ولی به هر حال دیگر وجود دارد. ما از حس غرور ملی سرشاریم زیرا ملت ولیکاروس نیز یک طبقه ی انقلابی به وجود آورد، ملت روس نیز ثابت نمود که قادر است سرمشق های عظیمی در مبارزه برای آزادی و سوسیالیزم به بشریت بدهد و کارش تنها تالان های عظیم، چوبه های دار، سیاه چال ها و گرسنگی کشیدن های عظیم و خاکساری مطلق در برابر کشیش ها، تزارها، ملاکان و سرمایه داران نیست.

ما از حس غرور ملی سرشاریم و به همین جهت است که به ویژه از گذشته برده وار خود (که در آن ملاکان اشراف، موژیک ها را به جنگ می فرستادند تا آزادی مجارستان، لهستان، ایران و چین را مختنق سازند) و از اکنون

* - (مقاله ای از لنین در باره ی : در باره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیزم- پائشار آذری.)

برده وار خویش که باز هم همان ملاکان به یاری سرمایه داران، ما را به جنگ می کشانند تا لهستان و اوکراین را خفه کنند و نهضت دموکراتیک را در ایران و چین سرکوب نمایند و باتد رومائف ها، بوبرینسکی ها و یوریشکویچ ها را که مایه ی ننگ حیثیت ملی و لیکاروس هستند تقویت کنند، بیزاریم. هیچ کس گناه کار نیست که برده به دنیا آمده ولی برده ای که، نه تنها در راه آزادی خویش نمی کوشد بلکه بردگی خویش را نیز موجه جلوه گر ساخته و آن را زیب و زینت می دهد (مثلاً خفه کردن لهستان، اوکراین و غیره را «دفاع از میهن» و لیکاروس ها می نامد) چاکر دون صفتی است که طبعاً در انسان حس خشم و نفرت و تحقیر بر می انگیزد.

«ملتی که بر ملت های دیگر ستم روا می دارد نمی تواند آزاد باشد»، این از سخنان مارکس- انگلس بزرگ ترین نمایندگان دموکراسی پیگیر قرن نوزدهم- آموزگاران پرولتاریای انقلابی است؛ و ما کارگران و لیکاروس، که از حس غرور ملی سرشاریم می خواهیم به هر قیمتی شده است کشور و لیکاروس به کشوری آزاد و وارسته و مستقل و دموکراتیک و جمهوری و سربلند مبدل گردد که بنای مناسباتش با کشورهای همسایه بر روی اصل مساوات بشری مستقر باشد نه بر روی اصل فنودالی امتیازات که موجب کسرشان این ملت بزرگ است. و همانا بدان جهت که ما چنین خواهانیم می گوئیم: در قرن بیستم در اروپا (ولو در خاور دور آن) نمی توان «از میهن دفاع کرد» مگر این که با کلیه ی وسائل انقلابی بر ضد سلطنت و ملاکان و سرمایه داران میهن خود، یعنی بدترین دشمنان میهن خویش مبارزه نمود؛- و لیکاروس ها نمی توانند «از میهن دفاع کنند» مگر این که در هر جنگی طالب شکست تزاریزم باشند، شکستی که برای نه دهم جمعیت و لیکاروس حکم کمترین بلا را دارد، زیرا

تزاریزم نه تنها بر این نه دهم جمعیت از لحاظ اقتصادی و سیاسی ستم روا می دارد بلکه با خو دادن آن ها به ستمگری نسبت به ملت های غیر و به استتار ننگ خویش از طریق عبارت پردازی های سالوساته و ظاهراً میهن پرستانه اخلاقتشان را تباه می کند، خوارشان می سازد، حیثیتشان را برباد می دهد و به راه رذالت می اندازد.

شاید به ما اعتراض کنند که به غیر از تزاریزم و در زیر بال و پر همین تزاریزم نیروی تاریخی دیگر یعنی سرمایه داری ولیکاروس نیز به وجود آمده و تحکیم یافته است که مناطق وسیعی را از لحاظ اقتصادی متمرکز و متحد نموده و بدین طریق کار مرفقی انجام می دهد. ولی چنین اعتراض سوسیالیست -شونیست های کشور ما را، که بهتر بود آن ها را سوسیالیست های تزاری پوریشکویچی بنامیم (همان طور که مارکس لاسالی ها را سوسیالیست های پادشاهی پروس نامید)، تیرنه نکرده بلکه شدیدتر متهم می نماید. فرض کنیم که حتی تاریخ، مسأله را به نفع سرمایه داری عظمت طلب ولیکاروس و به ضرر صدویک ملت کوچک حل کند. این موضوع استبعادی ندارد زیرا تمام تاریخ سرمایه -تاریخ زورگویی و غارتگری، خونریزی و رذالت است. و ما هم بهیچوجه طرفدار حتمی ملت های کوچک نیستیم: ما، در صورت برابری سایر شرایط، بدون چون و چرا طرفدار مرکزیت و مخالفت با ایدآل خرده بورژوآنی در مورد مناسبات فدراتیوی هستیم. ولی حتی در این صورت هم اولاً وظیفه ی ما دموکرات ها (تا چه رسد به سوسیالیست ها) این نیست که به رومانف - بوبرینسکی- پوریشکویچ کمک کنیم تا اوکرائین و غیره را خفه کنند. بیسمارک، به شیوه ی خود یعنی به شیوه ی یونگری، یک عمل تاریخی مرفقی انجام داد ولی وای به حال آن

«مارکسیستی» که روی این اساس به فکر افتد کمک سوسیالیست ها به بیسمارک را موجه جلوه گر سازد! ضمناً باید گفت که بیسمارک با متحد نمودن آلمانی های پراکنده، که بر ملت های دیگر ستم روا می داشتند به تکامل اقتصادی کمک می کرد. و حال آن که شگفتگی اقتصادی و تکامل سریع کشور و لیکاروس لازمه اش این است که این کشور از قید زورگویی و لیکاروس ها نسبت به ملت های دیگر آزاد باشد - این اختلاف را ستایشگران شبه-بیسمارک های واقعاً روسی ما فراموش می نمایند.

ثانیاً، اگر تاریخ مسأله را به نفع سرمایه داری عظمت طلب و لیکاروس حل نماید، آن وقت از این جا چنین بر می آید که نقش سوسیالیستی پرولتاریای و لیکاروس، به عنوان محرک اصلی انقلاب کمونیستی که سرمایه داری به وجود آورنده ی آن است، به طریق اولی نقش عظیمی خواهد بود. و اما برای انقلاب پرولتاریا تربیت طولانی کارگران با روح برابری و برادری کامل ملی امری ضروری است. بنابر این همانا از نقطه نظر منافع پرولتاریای و لیکاروس تربیت طولانی توده ها با روح مدافعه ی کاملاً قطعی، پیگیر، جسورانه و انقلابی از برابری کامل حقوق و حق کلیه ی ملل مورد ستم و لیکاروس ها، در تعیین سرنوشت خویش امری است ضروری. مصالح (منظور مفهوم برده وار آن نیست) غرور ملی و لیکاروس ها با مصالح سوسیالیستی پرولتارهای و لیکاروس (و کلیه ی پرولتارهای دیگر) مطابقت دارد. سرمشق ما مارکس است که پس از ده ها سال زندگی در انگلستان و نیمه انگلیسی شدن، به نفع جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی ایرلند را طلب می کرد.

ولی سوسیال شوینیست های خانگی ما، یعنی پلخائف و سایرین، در مورد
اخیری که ما فرض و بررسی کردیم، نه فقط به میهن خود یعنی کشور
ولیکاروس آزاد و دموکراتیک بلکه به برادری پرولتاریائی کلیه ی ملل
روسیه، یعنی به امر سوسیالیزم نیز خیانت خواهند ورزید.

در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴ در شماره ی ۳۵ روزنامه ی
«سوسیال دموکرات» به چاپ رسید.

منتخب آثار تک جلدی صفحه ی ۳۸۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴